

و پلید و دشمن درجه یک قرآن بود خواست که با یک حرفی بتواند که عدی را ناراحت کند یک تیرنی (ولو ظاهری هم که شده) از این نسبت به علی (ع) بگیرد با خودش فکر کرد گفت یک پدری که سه پسر داشته، داغ سه پسر دیده، بالاخره هر چه باشد بخاطر حسن پدری ناراحت، لابد با خودش فکر میکند که ای کاش ما همراه علی نرفته بودیم به علی نپیوسته بودیم و سه تا پسر اینجنین در راه علی از دست نداده بودیم این نقطه ای بود که معاویه حس کرد بروی این فرد وجود دارد و از همین جا بعد میتواند این را بیاورد براه خودش گفت «با عدی این طرفات» سه تا پسرانت کجا بید، گفت: در رکاب علی بن ابیطالب در صفین که با تو میجنگیدند، شهید شدند. گفت عدی، علی درباره تو انصاف را رعایت نکرد، بی انصافی کرد، بچه های خودش را حسن و حسین را پشت جبهه سالم نگهداشت و بچه های تو را جلو فرستاد و بچه های تو را به کشتن داد و بچه های خودش آن عقب بودند. گفت خیر، من درباره علی انصاف ندادم این

**خداوند دلها را با جانان
فطرتی ساخته که نمی توانند
در مقابل فضیلتها و نیکی ها
و پاکی ها خاضع نباشد.
کار علی «ع» را می گویند،
کار اخلاقی، تمایلات و
احساسات علی را می گویند
تمایلات و احساسات اخلاقی،
اندیشه علی را می گویند
اندیشه اخلاقی**

انصاف نیست که علی امروز در زیر خاکها خفته باشد و عدی روی زمین معاویه می بیند مطلب بالاتر از این حرفها است یک مرتبه گفت عدی، دلم می خواهد، علی را آنطور که دیدی و شناختی برای من توصیف کنی. گفت اقا معافم بدار گفت نه، اینجا از این حرفها گذشته، دلم می خواهد که حقیقت را از تو بشنوم، می خواهم علی را آنطور که دیده و شناخته ای توصیف کنی، عدی شروع کرد توصیف علی «ع» را گفتن، سیمای علی را، سیمای اخلاقی و روحی علی «ع» را بیان کردن، معاشرت با دوستان چطور بود، عدالتش چطور بود، تفواش چطور بود، ایشارش چطور بود. گفت و گفت و تا آخرش به عبادت علی (ع) رسید گفت معاویه من خودم، در

سپه های ماه، علی را در محراب عبادت دیدم که اشک می ریخت و با این قطرات اشک بر محاسن مبارکش جاری بود و مانند مارگزیده خودش می بیچید. وقتی که باینجا رسید، عدی نگاه کرد دید معاویه دارد اشکهایش می ریزد معاویه دارد گریه می کند، بعد با یائین استیض، برداشت اشکهایش را پاک کرد گفت بخدا دیگر دنیا مثل علی بن ابیطالب نمی بیند و نمی زاید، تمام شد، یکی بود، آمد و رفت. این جبه؛ این ستایش دشمن ترین دشمنان دنیا است برای یک مرد، این کار در چه سطحی قرار



گرفته، این را بهش می گویند کار اخلاقی، کار انسانی، از کار عادی همه انسانها بالاتر از حد کار حیوانات بالاتر، این را بهش می گویند کار اخلاقی، فعل اخلاقی، صفت اخلاقی.

کار علی «ع» را می گویند کار اخلاقی، تمایلات و احساسات علی را می گویند تمایلات و احساسات اخلاقی، اندیشه علی را می گویند اندیشه اخلاقی.

آیا این بشر می تواند اینها را کشف بکند؟ یک داستان از داستانهای علی «ع» که مکرر شاید شنیده آید، (در داستان راسان این را نقل کرده ام) یکی از دوستانام (همان که اتفاقا این داستان را در مقدمه کتابش آورده است) بکوفت بخود من نقل میکرد گفت بکوفت به یک آدم چپی کمونیست من

کتاب داستان راسان را دادم بخواند وقتی به من پسر داد گفت حقیقتش این است که آن داستان آخر یک اشکی از ما ریخت، حالا این را یک آدم چپو ماتریالیست دارد می گوید داستانی که هیچ در متن کم و زیاد شد. داستانی که علی «ع» خودش نوی کوچه و در خیابان همیشه راه میرفت و به مسئولین و پستها همیشه اعتماد میکند (صد در صد) خودش هم احيانا مستقیم رسیدگی می کند منظره هائی جلو چشمش می آید گاهی یک منظره جالبی که چرا این جورى است؟ بکروزی همین جور که میرود یگزنی را می بیند که مشک ایی به دوش کشیده است چرا؟ یگزنی است چه باید کرد؟ حالا این جریان را می خواهد دنبال کند ببیند جبه؛ آقای فلان شرطه بیابین جریان چیست؛ فلان مامور برو تحقیق کنی، نه در اینجا این حرفها نیست خودش فوراً میرود جلو ولی می خواهد این حقیقت را در دل کشف کند، نه اینکه چرا؟ علتش چیست؟ این زن را از بار سنگین نگه دارد و باید از او استنطاق کند و باز پرسى کند، چکار می

**نهیضت حسین بن علی «ع»
نهیضتی است اخلاقی -
انسانی، یعنی چه؟ یعنی برای
نجات دادن انسانها نهیضت
حسین «ع» برای اسلام است.
اسلام برای چیست؟ چون
اسلام برای نجات دادن
انسانهاست، از این جهت
است که مقدس است از این
جهت است که متعالی است**

کند، اول میرود جلو سلام می کند به این زن، خانم، اجازه میدهد من به شما کمک کنم و این مشک آب را من برسانم؟ و اینجا این زن حاضر شد، حالا خلیفه است، مشک آب را بدوش می گیرد و میرود، ولی کسی از دل او با خبر نیست میرود تا آن زن را بخانه اش میرساند خانه اش را یاد میگیرد، مشک را به زمین میگذارد، بعد با کمال ادب میبرد ای زن معلوم است که تو کسی را نداری، والا اگر مردی میداشتی که لابد خودت این کار را نمیکردی، می گوید، بله اقا، شوهر من یک روز در رکاب علی بن ابیطالب در صفین کشته شده است و منم با چند تیم مجبورم کار بیرون و داخل هر دو را خودم انجام

لطفا ورق بزنید

نمونه‌های عالی اخلاق

بدم و کسی هم به ما رسیدگی نمی‌کند، نوشته‌اند علی «ع» بعد از این مطلب بر میگردد، می‌رود بخانه و شب خوابش نمی‌برد و تا صبح از این پهلو به آن پهلو می‌خوابد، مثل آدمی که ۲۱ درجه تب داشته باشد منتظر بود که صبح بشود، صبح که می‌شود زنبیل را با خودش بر میدارد (باز هم فرق می‌کند، اینک به دیگری بدهد) فقط خودش و شخص خودش از زنبیل را بر میدارد، بول را بر میدارد میرد آنجا، در میزند، زن می‌گوید کیست؟ می‌گوید من همان مسلمان دیروز هستم، اجازه می‌خواهم، برای این بچه یتیمها یک هدیه‌ای چیزی آوردم، اگر اجازه بدهید؟ بعد که می‌رود داخل احساس می‌کند که این بچه‌ها گرسنه هستند، به عجله و شتاب گوشتها را کباب می‌کند این بچه‌ها می‌خورند، خرما بهشان میدهند، و این زن که آزادی نداشته تا نان بیزد، فوراً به زن می‌گوید ای زن تو یا بچه‌ها را نگه دار من خمیر درست کنم و من بیزم یا من بچه‌ها را نگه میدارم، تو این کار را بکن، می‌گویند من برای کار نان پختن بهتر هستم، تو بچه‌ها را نگه دار شروع می‌کند با بچه‌ها بازی کردن سیر کردن و بازی کردن، می‌مرتب می‌گوید: بچه‌ها علی را ببخشید، از گناهان علی بگذرید، در باره شما علی کوتاهی کرده است این زن بیچاره نمیداند این کی هست؟

تنور را با اصطلاح معروف داغ می‌کند، برای اینکه آماده شود که نان بیزد یک زن حرامزاده‌ای اینجا از دیوار سر می‌کشد، زن همسایه نگاه که می‌کند می‌شناسد می‌گوید این زن این کی هست که ته آورده اینجا؟ می‌گوید یک مرد مسلمان خوبی است دیروز تو کوچه من را دیدی، مشک آب را آورد تا اینجا، بول آورده، غذا آورده، خلاصه مرد خوبی است گفت

میدونی این کیه که دارد اینجا خدمت می‌کند، گفت نه، گفت این علی بن ابیطالب است. اینرا نگفته‌ام که وقتی حضرت آمد، این زن وقتی احساس کرد یک مرد غریبه‌ای پیش رسیدگی کرد، و علی که مسئول بوده است و باید زودتر رسیدگی میکرد یک جمله‌ای گفت، گفت خدا داغ دل ما را از دل علی بگیرد چرا علی به ما رسیدگی نمی‌کند علی هیچ به روی خودش نیاورد. فرمود من تنور را روشن می‌کنم، خودش تنور را روشن کرد، آنوقت بود که آن زن آمد، بعد زن گفت میدونی این کیه؟ گفت، نه، گفت این علی بن ابیطالب است خلیفه است.

این زن می‌رود آنجا و معذرت خواهی می‌کند، بعد آقا فرمود من باید معذرت بخوام نه اینکه تو از من معذرت بجزی.

فعل اخلاقی یعنی این، فعل انسانی یعنی این، کاری است که از حد کارهای طبیعی انسان بالاتر است نهضت حسین بن علی (ع) نهضتی است اخلاقی انسانی، یعنی چه؟ یعنی برای نجات دادن انسانها، برای اسلام ما می‌گوئیم اسلام برای چیست؟ خوب اسلام برای نجات دادن انسانها است. در راه نجات دادن انسانها است، از این جهت است که مقدس است از این جهت است که متعالی است از این جهت است که قابل ستایش است در حد اعلاء در حد اعلاء قابل ستایش است. در حین راه که دشمن عبور می‌کند اول بار که احساس می‌کند دشمنش تشنه است فوراً می‌فرماید مشکها را باز کنید، اسبها را آب بدهید، مردانشان را هم آب بدهید، و تمام کارهایی که در اینجا داشت عمل کرد و میدوید. شب دوازدهم محرم است شب دوم عزاداری برای اصحاب امام است، دومین شبی است که اینها به شهادت رسیدند طبق روایات و مکاتیب در مثل امشب اینها را به سرعت (در دست آن جلاخان سوار بر شترهای بی جهاز کردند اینها را میراند بطرف کوفه نه ملاحظه خواب نه ملاحظه خوراک نه ملاحظه آسایش که به سرعت اینها را برسانند بکوفه و سر موقع مثلاً ساعت ۷ صبح بود ظهر ساعت ۱۲ که آنجا برنامه تنظیم شده بود و قبلاً شهر را آذین بسته‌اند و زینت کردند و به افتخار پیروزی خلیفه مسلمین بر دشمن خارجی که نفوذ کرده است این شهر را زینت کرده‌اند و برنامه برایش تنظیم کرده‌اند و از یک طرف سرها را فرستاده‌اند و از یکطرف دیگر جداگانه اسرا را فرستاده‌اند هیچ چیزی نیست هیچ فکری اینها ندارند جز اینکه اسرا را سر موعد رسانند خدا میداند بر اهل بیت پیامبر چه گذشت در مثل امروز بسر سعد، نمی‌دانم صبح بود یا بعد از ظهر... و چون عصر عاشورا که قاتله بابان پیامبر و امام حسین آخرین فرد بودند شهید شدند چند کار بسر سعد کرد، اولین کارش این بود که برود و آن کاری که آن لعین ازل و ابد گفته بود: «که اگر چه من میدانم برای این شخص (یعنی امام حسین) بعد

از مردن رنج نیست ولی من قسم خورده‌ام او را بکشم دیگر دستور داشت خیمه‌های، حسین را آتش بزنه یک مقدار از این خیمه‌ها را غارت کردند و هر چه از دستشان آمد برداشتند و بردند و کار دیگری که برای خودشان خیلی لازم می‌شمرند دهن کردن کشته‌های خودشان بود و کشته‌هایشان زیاد بود این بود که عصر عاشورا ماندند و تا ظهر فردا (که روز یازدهم بود) و جسد‌های کشته‌های خودشان را دفن کردند ولی اجساد مطهر شهدا را همانجا گذاشتند و چه بهتر که آنها را گذاشتند دست پلید آنها با آنها تماس پیدا نکرد همین که آتش خاموش شد سرهای مقدس آنها را هم دستور دادند بیک گروه دیگری بردند و دستور داد که اهل بیت را سوار شترها کنند آمدند آنها را سوار کنند زینب سلام... علیه را خوانستند سوار کنند (چون اینها یک مشت زن و بچه بودند یا دختر بودند یا زن) فرمود کسی حق ندارد بیاید جلو خودمان سوار میشویم مردها نامحرمند بروند آنطرف تا ما سوار شویم آنها هم دور شدند و اینها سوار شدند وقتی که کاروان خواست راه بیفتد تعبیری آمده است که (نمیدانم زینب (س) تنها سفر میکردند یا سکنینه خاتون همراهش بود) یعنی زنان گفتند این مثل اینکه یک تقاصی زنها دارند گفتند ترا بخدا حالا که داریم ما را میرید بکوفه خواهش ما این است که ما را از قتلگاه برید برای اینکه می‌خواهیم با عزیزان خودمان آخرین دیدار را انجام دهیم آنها هم این تقاصا را پذیرفتند وقتی که آوردند اینها را از کنار شهدا عبور دهند چشم اینها که باین ۷۲ نفر افتاد فریادشان بلند شد و همه خودشان را از روی اسبها انداختند روی زمین جز زین العابدین (ع) که بیمار بود دستها و پاهاش مقمش را بسته بودند هر کس عزیزی را در بغلی گرفته بود هر کس کنار عزیزی از عزیزان خود نشسته بود زینب که هفت برادر کشته داد در کربلا و یک پسر فقط یک عزیز داشت یک مظلوم داشت آنهم حسین بود حالا در میان آن شمشیر شکسته‌ها سنگها، کلوخها خدا میداند مرتب می‌گفت: «می‌بویم او را»، «می‌جویم او تا «به هر گل میرسم می‌بویم او را» رفت تا بدن طفل را پیدا کرد و خودش را بروی این بدن انداخت اینجا است که نقل کرده‌اند که زینب شروع کرد به نوحه سرایی یک نوحه سرانی کرد که دوست و دشمن گریستند حتی همان جلاخان ملعون هم گریستند.

خدایا دل‌های ما را بنور ایمان منور بگردان ما را بحقایق اسلام آشنا بفرما ما را بیرو راستین تعالیم عالیه اسلام قرار بده ما را از اخلاق مکرمتی (مکارم اخلاق) بهره‌مند بگردان نیتمان را خالص بگردان اموات ما را قرین رحمت خودت بگردان خدایا ما را قدر دان اسلام و قرآن قرار بده، قدر دان پیامبر و ائمه قرار بده خدایا حاجات مشروعه ما را برآورده بگردان.

وَحَجَّلَ فِي كَرَجٍ مَوْلَانَا صَاحِبَ الزَّمَانِ